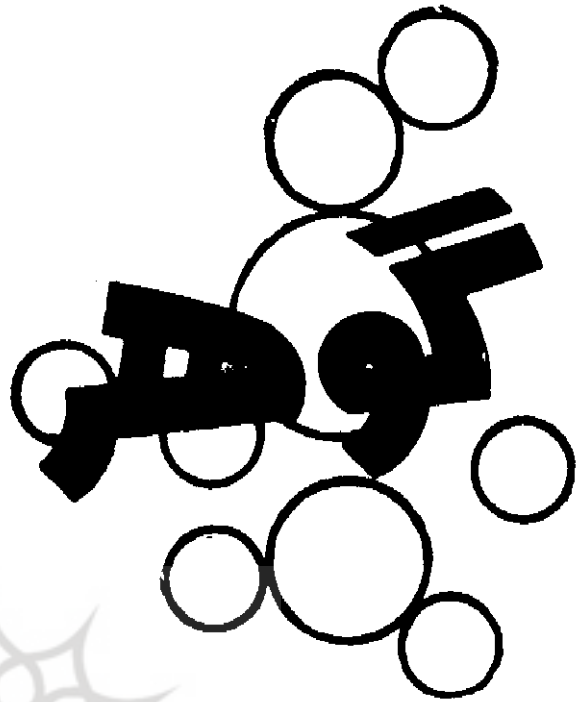


سال دوم - شماره ۹ آذرماه ۱۳۵۳



مدیرمسئول: مرتضی کامران

دیوان اشعار*

ناصر بخارائی

از سخنوران قرن هشتم هجری با مقدمه و شرح حال و حواشی

(۲)

رواجی یافت دینار معانی،
دکه ناصرسکه ای نو برسخت زد،



طبق تحقیقات دکتر درخشان نکات مهم شرح حال ناصر بخارائی روشن است و در آن
وجوه ابهام و اشکال فراوان وجود ندارد. اینک ما میدانیم:
درویش یاخواجه ناصر که ناصر نیز تخلص میکرد یا ناصر لقب داشت، در نیمه اول قرن
هشتم هجری، میان سالهای ۷۱۵ تا ۷۲۰، در شهر بخارا، از بلاد ماوراءالنهر (خراسان بزرگ)،

* از این کتاب هزار نسخه بر کاغذ هشتاد گرمی در جلد مقوایی بچاپ رسیده و در کتابخانه
انتشارات سپهر (رودروی دانشگاه) و کتابخانه‌های معتبر تهران و شهرستانها به بهای هر جلد
۵۰۰ ریال بفروش میرسد.

از قلمرو خاک پهناور ایران، بدنیآ آمده واز آنرو به بخارائی (بسیاق زبان پارسی) یا بخاری (بسیاق زبان عربی) معروف شده است. آغاز جوانی را در مسقط الرأس خود بخارا بود و در مکتب آنجا نزد حمیدالدین و دیگران مقدمات را فراگرفت و در علوم دینی و معارف اسلامی بدرجه کمال رسید بدان پایه و مایه که در زمرة عالمان دین قرار گرفت، از آن پس، بانگیزه غریزه، طالب سیر و سیاحت در آفاق و انفس شد و بجهانگردی پرداخت. ولی چون پروانه سبکبال و خوشحال، یکدم در یکجا قرار و آرام نمیگرفت و چون باد مشکین دم صبا، هر لحظه بیاضی و هرگاه بر شاخ گلی دیگر جای میگزید و حتی به بعضی نقاط بتکرار آمد و رفت داشت. در دوران حیات، تبریز و بغداد و اردبیل و عراق و شام و دمشق و هرات و شروان و حجاز و مکه و مدینه و نجف و مشهد و شایران و شماخی و شاید هندوستان و اصفهان و سمرقند و خوارزم را دیده باشد. هر چند در آثار خود از فوائد سفر سخن دارد ولی همیشه هوای دلش بآب و خاک بخارا، یعنی موطن و مولدش، کشیده میشود و در آخر عمر باین آرزوی دل دست یافت و در دیار مألوف و مسکن مانوس، یعنی بخارا، رحل اقامت افکند. ناصر بینوا و تهیدست بود، جز نمادی کهنه در سر و خرقه ای ژنده در بر و کتابی کهنه زیر بغل نداشت و زندگانی بکلفت و عسرت میگذاشت و گاه برای خوراک یکروزه حیران و سرگردان بود. اغلب سفرها را با پای پیاده میپیمود، در آخر عمر، در حجره ای تنگ و تار و شکسته و شکافته در و دیوار، با بیماری و بی چیزی، دست در گریبان بود، پس نشکفت اگر گاه بگاه لب بشکوه باز میکند و از رنج تن و سوز جان و ناتوانی پیری و سپیدی مو و خمیدگی قامت می نالد و میخروشد.

تاریخ و محل وفات ناصر بدرستی روشن نیست. تذکره نویسان در این باب اختلاف دارند و تاریخهایی را که ثبت کرده اند غیر صحیح و ناصواب است. با قرب احتمال، میتوان گفت میان سالهای ۷۸۱ و ۷۹۰ هجری مرده و چون بین سالهای ۷۱۵ تا ۷۲۰ بدنیآ آمده پس میان ۶۶ تا ۷۰ سال عمر کرده است.

ناصر پادشاهان و امیران و وزیران و قضایان و خواجگان و بزرگان را مدح گفته است که به ضمیمه سرشناسند و برخی شاید در زمان خود معروف بوده اند ولی اهمیت تاریخی ندارند. از آن جمله هستند:

۱ - سلطان معزالدین اویس فرزند شیخ حسن بزرگ (۷۵۷ - ۷۷۶ هجری قمری) از نامبردارترین امیران سلسله آل جلایر، مربا و دست پرورده سلیمان ساوجی، شاعر معروف قرن هشتم.

۲ - سلطان جلالالدین حسین جلایر فرزند سلطان معزالدین (۷۸۶ - ۷۸۴ هجری).

۳ - ملک عزالدین حسین پادشاه کرت (۷۳۲ - ۷۷۱) از پادشاهان آل کورت.

۴ - جلالالدین هوشنگ از پادشاهان شروان.

۵ - شیخ صفیالدین اردبیلی (وفات ۷۳۵) و شیخ صدرالدین اردبیلی (وفات ۷۹۴)

نیای بزرگ پادشاهان صفوی.

۶ - تاج‌الدین قاضی شیخ‌علی (۷۸۴ هجری) از قاضیان دوران آل‌جلایر.

۷ - عده‌ای از وزیران و امیران و قاضیان که لقب شمس‌الدین و غیاث‌الدین داشته و در نیمه قرن هشتم در دولت ایلکانیان و آل‌جلایر میزیستند و امهات امور آنان را کفایت میکردند. متأسفانه در اشعار ناصر بهمان ذکر القاب بسنده شده و نامشان تصریح نگشته است تا معلوم شود چه کسانی.

۸ - بعلاوه در دیوان او قصائدی بمدح افرادی وجود دارد که ممدوحان شناخته نیستند.

ناصر بظاهر شاعری مدیحه‌سرا و مایل بتملق و مداهنه است یعنی خصائلی که در آن قرن‌ها و در هر زمان دیگر رایج بوده است، اغلب شاعران آن زمان برای کسب معیشت و یا تحصیل مقام و منصب، صاحبان‌زور و زور را ستوده و مدح‌هایی خفیف و کمرنگ و یا شدید و پررنگ در محامد اوصافشان سروده‌اند. البته هستند کسانی از آنان که بعدها از کرده‌پشیمان شده و لب از چاپلوسی بسته و بکنجی‌نشسته و بقیت عمر را بعبادت یا هدایت پرداخته‌اند و از آنچه گفته بودند استغفار کرده‌اند. باغور در دیوان ناصر میتوان یافت که وی با آنکه ظاهراً از این‌خصلت اهل زمان خود بیرون نیست ولی در باطن عزیز النفس و منیع‌الطبع و درویشی آراسته و قلندری پاکباز و بی‌نیاز بود و همینکه جزئی مؤنتی بدست می‌آورد بآن قناعت می‌ورزید و نعره‌هل من مزید نسپکید و از افزون‌طلبی و زیادت‌خواهی و آبروریزی جان‌دا، زیادت‌تر از حد، آزرده و رنجه نمی‌ساخت و ناصر بدانش و فضل خود تفاخر می‌جست و بقول خود، اگر از درم فقیر بود در هنر توانگر بود. وی مسلمانی پاک‌اعتقاد و ظاهراً شیعی‌مذهب و از دوستان خانندان وحی و تنزیل و از ارادتمندان آستان نبوت و ولایت و از ثناگویان بی‌ریای آل‌عبا علیهم‌التحیه و الثناست.

ناصر به عرفان و تصوف و سیر و سلوک توسل و تمسک می‌جست و بوی عطر آئین و رایحه جان‌پرور عرفان و تصوف از خلال اشعار او بمشام جان‌خواننده میرسد. بنا بر این میتوان به پیروی از اغلب تذکره‌نویسان، او را شاعری عارف دانست بی‌آنکه بتوان برای او مرادی و مرشدی دستگیر و خرقه‌پوش معلوم و مشخص ساخت.

ناصر، مانده‌مۀ عارفان از دنیا گذشته و وارسته و صوفیان پاکباز و بلندپرواز، باریب‌وریا و تزویر و تدلیس صوفیان فاسق و خرقه‌پوشان فاجر و نیز زهد دروغین فقیهان خشک‌مغزتردامن مخالف و معاند بود و آنان را سرزنش و نکوهش میکرد و از این لحاظ اشعارش با اشعار شاعر بزرگ معاصرش حافظ همرنگ میشود.

ناصر به بزم طرب و آهنگ چنگ و بانگ‌نی و آوای رود و نردباختن و کعبتین انداختن و باده‌گساری و شب‌زنده‌داری میل داشت و خلاصه اهل دل و مردحال بود.

اغلب شاعران قرون‌سالفه، در بیشتر علوم و فنون متداول و متعارف زمان خود میرز و متبحر و مکتب‌دیده و درس‌خوانده بودند و در نتیجه تبع و استعصا و توغل و ممارست در آثار علمی و

ادبی و فلسفی و تاریخی و حتی طب و نجوم و طبیعی و ریاضی، دماغی و فکری سخته و پخته داشتند و فن و صنعت شعرگوئی و سخن‌سرائی را نوعی تفریح و تفنن و ایراز ذوق و هنر و وسیله‌ای برای تقریب بار بآب قدرت و نفوذ و طریقه‌ای بجهت کسب مال و منال و منصب و مقام بشمار می‌آوردند. این وسیله و واسطه، در هر دوره‌ای از زمان، بشکلی و بگونه‌ای دیگر ظاهر می‌شود ولی همیشه وجود دارد و نمیتواند وجود نداشته باشد! هزار افسوس که عالمان و حکیمان و شاعران را از دست یازی بآن گزیری و گزیری نیست!!

ناصر نیز که در این قرن میزیست، هم از آنان و هم چون آنان بود و نمیتوانست نباشد. بنابراین وجود قصائد مدح در ستایش از ارباب حل و عقد امور که کارگشایان دوران و کارفرمایان زمان بودند، در دیوان وی، فراوان است و عجب نیست. ولی از همین آثار میتوان دریافت که وی در علوم ادبی و عربی و معارف اسلامی، از صرف و نحو و معانی و بیان و حدیث و تفسیر و فقه و تاریخ و لغت و علم الرجال و طب و نجوم و ریاضی و حکمت و عرفان و موسیقی صاحب نظر و واجد اثر است.

ناصر گاهی در مقام مباحثات و تفاخر و خود ستائی بر می‌آید و چون فضل و هنر بیشمار و بینوائی و بی چیز تن و جان آزار را در خود همعنان و شاهد دولت و نعمت را با کوبه جهالت و حماقت در دیگران همراه می‌بیند، لب بشکوه می‌گشاید ولی در هر حال و مقام، آنچه گفته همه سخته و پخته و تافته بافته دست استادی هنرمند و موجب تیز شدن آتش حسد در دیکدان خاطر مدعیان و منکران او بوده است.

ناصر در انواع و اقسام شعر، از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و ترجیع بند و دوبیتی و مفردات، پایه‌ای بلند و مایه‌ای قوی دارد. در سبک شاعری و اسلوب سخنوری نه مبتکر صرف است و نه مقلد محض و میان این دو حال برای خود «حالی» پیدا کرده است. در قصیده بشاعران نامدار قصیده سرا چون عنصری و انوری و عسجدی و سنائی و خاقانی و فارابی و معزی نظر دارد. بدانان اقتفا میکند و از آنان شاهد می‌آورد. ناز پروردگان طبع و قادی تریت یافتگان قریحه خداداد خود را، با ترکیبات و تعبیرات محکم و منسجم و معانی فخیم و بدیع و الفاظ سلیس و جزیل، عرضه میدارد و هر هفت کرده بی‌آزار دلبری و جلوه‌گری میکشاند.

قصائد غزلی او (در حدود ۲۴۵۵ بیت است) فخامت و رشاق و طنطنه و طمطراق و دلبه و کبکبه سبک اصیل و فاخر تر کستانی یا ماوراءالنهری یا خراسانی را داراست، یعنی سبک و اسلوبی که قالب و انگاره فصاحت و بلاغت بوده و بزبان شیوای پارسی دری فرو شکوه و رونق و آبرو بخشیده است.

با این همه، ناصر را باید شاعری غزل سرا دانست زیرا از ۸۵۰۰ بیت شعری که از او باقی مانده و شمار سیده بیش از نیمی، یعنی در حدود ۴۵۸۶ بیت، بشیوه غزل است.

غزل یکی از اشکال بغایت عالی و یکی از مظاهری نهایت جمیل شعر پارسی است که دو

نادره زمان و اعجوبه جهان، شیخ اجل و خواجه اعظم، مصلح‌الدین سعدی شیرازی و شمس‌الدین حافظ شیرازی، برترین و فاخرترین نمودار و مسطورۀ آنرا بر بساط پررنگ و بوی خلقت گسترده‌اند و باید آنها را مظاهر والا و مثل‌اعلای دقت فکر و رقت نظر و عذوبت بیان و ظرافت طبع و لطافت ذوق جهان‌آفرینش دانست.

افسوس که در این دیباچه مجال سخن تنگ است و نستوان در باب تحول و تطور غزل در شعر پارسی شرحی مستوفی آورد تا معلوم گردد این قسم شعر از قرن سوم تا قرن هفتم، یعنی از زمان رودکی تا سعدی، چه مراحل راطی کرده و چگونه این زاده و دست‌پرورده لطف قریحه و طبع و جوهر ذوق و هنر آدمی، از فرش سفلی بعرش اعلی پرواز کرده است. یک نگاه اجمالی نه تفصیلی بغزلهای رودکی و عنصری و انوری و سنائی و فرخی و خاقانی و شاعران معاصر یا متعاقب آنان باغزلهای دو مبدع و مبتکر و خلاق و نوآور و شاهکار آفرین، یعنی سعدی و حافظ، آشکارا معلوم میکند که فرق از کجاست تا کجا؟ از دیواری محکم با آهن و سنگ تا پرده نرم و لطیف از پر نیان هفت‌رنگ. آنجا، همه صلابت لفظ و قوت معنی و تعقل و جزالت ترکیب و قدرت تعبیر و وطنطنه و طمطراق اسلوب بیان و این‌جا، همه لطافت و رقت معنی و احساس و ظرافت ترکیب و روشنی تعبیر و روانی و شادابی جریان کلام. بالاخره آنجا همه خشت و گل و این‌جا همه جان و دل.

بنابراین از قرن سوم تا قرن هفتم یعنی در مدت نزدیک پنج قرن «بماند سال»، سرودش زمان، همه اجزاء غزل نه یک یاد و جزء آن، بکلی دگرگون و منقلب شد و اساساً غزل سرایی کم و کیف و حال و روال و زبان و بیانی دیگر پیدا کرد. مفهوم انقلاب ادبی و هوس نوآوری لفظی و معنوی، عقلی، تخیلی، ذوقی و هنری، بتمام معنی ال‌کلمه، در قلمرو تحول غزل شعر پارسی مصداق پیدا کرده است. این خواسته روشنفکران و نوخواهان و انقلاب‌طلبان است که در هر عصر و زمان طالب و شائق آن هستند، و چنانکه امروز نیز در ایران، گروهی همین مطالب را بر زبان می‌آورند و شعر نو و موج نو را ترویج و تشویق میکنند ولی نمیدانند چه میخواهند؟ زیرا آنچه را آنان شعر نو میخوانند و «انقلاب ادبی» مینامند جز آنست که مادر تحول غزل بآن اشاره کردیم.

این تحول و تطور در غزل، علی‌الدوام و بر سبیل استمرار، بی آنکه لحظه‌ای منقطع و معطل شود و موقوف و راکد بماند، تا بزمان ما ادامه دارد و هم‌اکنون که در سال ۱۳۵۳ شمسی و ۱۳۹۴ قمری و ۱۹۷۴ میلادی هستیم، خواه ناخواه، دانسته یا ندانسته؛ خود آسماه یا ناخود آسماه، شاهد و ناظر تغییر و تحول روزانه آن میباشیم. معهذاً، بقلقله زبان، از «انقلاب ادبی»! و «شعر نو»! سخن میگوئیم و بدنبال آن میدویم!!

در هر حال، غزل یکی از ارزنده‌ترین و شاداب‌ترین و شکفته‌ترین و فاخرترین اشکال شعر زبان دریست که برای بیان داشتن افکار دقیق عرفانی و فلسفی و نشان دادن احساسهای لطیف ملکوتی و روحانی و آشکار کردن خلیجانات و انقلابات سرکش ذوقی و هنری و جلوه‌گر

ساختن توفانهای موج خیز و گرداب انگیز عاطفی و عشقی، گویاترین و شیرین ترین زبان و نرم ترین و گرم ترین وسیله بیان است.

ناصر در این شیوه سخنوری، یعنی غزلسرائی، چیره دست و نغز گفتار است و غزل‌های او گاه بدان پایه از بداعت و لطافت و رشاقیت میرسد که با غزل‌های پادشاهان مقتدر شعرغنائی یعنی سمدی و حافظ گوشه چشمی و امیکند و با غزل‌های سلمان ساوجی و خواجو پهلوی پهلوی میزند و از آنجائیکه تشابه و تماتل لفظی و معنوی و ذوقی و تخیلی میان آنها فراوان است، حتی بعضی از غزل‌های ناصر را در دیوان حافظ و سلمان وارد کرده اند و کمتر کس متوجه شده است.

بیشک حافظ با ناصر هم‌عصر و هم‌عهد است ولی معلوم نیست که میان آنان آشنائی بوده و یا دیداری حاصل شده باشد؟ دور نیست با توجه بجهانگردی ناصر، این دو، از کم و کیف و حال و آثار یکدیگر، باخبر بوده اند. ولی آنچه که نمیتوان در آن باب، بضرر قاطع اظهار نظر کرد این است که کدام از دیگری متأثر شده است؟

در دیوان حاضر غزلهائی می‌یابیم که، از لحاظ وزن و قافیه و روی، با غزل‌های سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی و حافظ شیرازی یکیست و الفاظ و معانی و مفردات و مرکبات و تعیرات و تشبیهات و استعارات و کنایات همانند دارد. ولی با اینهمه نمیتوان تقدم و تأخر و تأثیر وحد و اندازه تأثیر یکی را از دیگری روشن ساخت.

در دیوان ناصر، همه اشعار جداست و در آن هزل راه ندارد. الفاظ زشت و منکر و مضامین رکیک و مستهجن و قدح و ذم و هجو و بطور کلی مراتب منافی با عصمت و عفت کلام دیده نمیشود و اگر مدح و ستایش هم نمیداشت سزاوار بود که او را از اشعاران مدح‌خوان و هزل‌گو و هجو سرای آن دوران برتر و بالاتر شمرد.

اشعار ناصر به این ماده و هیئت و شکل و صورت که بدست ما رسیده و در این دیوان چاپ شده است، همه در یک پایه و یک مایه یا با اصطلاح یکدست و همسطح نیست. در آن فربه و لاغر و زشت و زیبا و غث و سمین فراوان وجود دارد و حتی بعضی از آنها از تکلف لفظی و تعقید معنوی و ضعف تألیف و تنافر ترکیب خالی نیست و معدودی نیز بنظر معنی محصل ندارد و شاید علت مهم آن مغشوش بودن نسخ مخطوط است که در نتیجه ابادی کتاب ناصالح و دخالت ذوق و سلیقه ناسخ‌غیر وارد ممکن نشد، با تمام مساعی جمیله مؤلف ارجمند، صورت صحیح آنها روشن شود.

اشعار ناصر مشتمل است بر طبع آزمائی و قدرت نمائی و معرکه آرائی در بیان مافی الضمیر و بکار بردن انواع و اقسام صنایع و بدایع و محسنات لفظی و معنوی آئین سخنوری و سخن‌پروری، در وصف مناظر دلربای طبیعت و مراحل شگفت‌افزای خلقت و مراتب کمال آرای انسانیت و تشریح کیفیات و تجلیات عوالم عرفانی و فلسفی و جذبات و هفوات عشقی و عاطفی و احساسی و ترویج فضائل اجتماعی و مکارم اخلاقی و بالاخره بیان غرض و حاجت دنیوی برای تأمین مؤونت معیشت و اسباب زندگانی.

آقای دکتر درخشان دیوان حاضر را، بروش دقیق علمی و تحقیقی که یاد کردیم، از مقابله با چندین نسخه مخطوط جمع آوری و تصحیح و تنقیح کرده اند بدین قرار:

۱- نسخه خطی کتابخانه فایح استانبول که عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و بسال ۸۶۴ هجری قمری نوشته شده است.

۲- نسخه کتابخانه مرحوم حاجی حسین آقای ملک که عکس آن هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است بسال ۸۵۹ هجری قمری .

۳- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه بسال ۱۳۰۴ هجری قمری.

۴- نسخه کتابخانه مجلس سنا بسال ۸۲۱ هجری قمری که کهن ترین نسخه موجود بشمار میرود.

۵- نسخه دیگر کتابخانه ملک که منتخب اشعار ناصر است.

۶- نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران متعلق بقرن دوازدهم.

۷- نسخه کتابخانه مجلس شورایی مورخ سال ۸۶۳ هجری قمری.

۸- چند تذکره و سفینه و مجموعه دیگر که جسته و گریخته اشعاری از ناصر دارد.

معهدا نسخه دیوان حاضر ظاهرأ کامل و شامل نیست و باید روزی نسخه ای اقدام یا اصح، از آنچه تا کنون موجود است، بدست آید و محققان دیگر این دیوان را بر آن عرضه بدارند و مشکلات را حل و مجهولات را معلوم سازند و کار را بذوره کمال خود برسانند.

بگمان بنده نگارنده، شرح حال و آثار ناصر، در آن حد که در حوصله دیباچه ای گنجد، نوشته آمد و آنکس که خواهد بر نقیر و قطمیر و کم و کیف حال و مال و اخلاق و آثار او آگاه شود و ضمناً بر درجه کوشش و تلاش و دقت نظر و صحت عمل مؤلف این تألیف منیف نیز وقوف کامل یابد، باید باصل کتاب، از مقدمه و دیوان و حواشی و فهارس، رجوع کند و حظی وافر و فیضی متواتر ببرد. اینک برای من چیزی باقی نمانده است جز آنکه، کلمه ای چند، بر سبیل معارفه نه مجامله، در باب مؤلف کتاب ناصر و جامع و مصحح دیوان او بقلم در آورم که هم حقی گفته و هم شکری گزارده باشم:

آقای دکتر مهدی درخشان، فرزند مرحوم علی بن محمد رضا درخشان، چنانکه در همین دیباچه یاد شد، از محققان جوان و پژوهندگان پرتوش و توان زمان ما هستند که وسعت اطلاع و حوصله کار و دقت نظر و حسن قریحه و خصیصه دماغ قوی تحقیقی و غریزه نهاد حریص علمی وی را از همین کتاب میتوان دریافت. او بسال ۱۲۹۷ شمسی، در شهر همدان و در خانواده ای نجیب و اصیل و متدین بدنیا آمد. پدرش در آغاز کار بشغل بازرگانی اشتغال داشت و مادرش مرحوم عصمت بانو دختر حاج جعفر قلی شیروانی است که نیای او در زمان فتحعلیشاه قاجار از شیروان بفقار و از آنجا به تبریز آمدند .

دوران صباوت را در تحت حمایت پدر و مادر مهربان و مسلمان گذراند. در جوانی از نیروی جسمی و روحی قوی برخوردار بود و هوشی نیرومند و حافظه‌ای قوی داشت و بیشتر اوقات به مطالعه کتب و دیوان شاعران همت می‌گماشت. دوران ابتدائی و دبیرستانی را که تمام کرد به مکتب قدیم روی نهاد و علوم ادبی و عربی و دینی را فرا گرفت و ضمناً با آموزگاری پرداخت. در این اوان طبع آزمائی میکرد و شعر میسرود ولی این کار را دنبال نکرد و بیشتر بتعلم و تعلیم عمر می‌گذراند. در سال ۱۳۱۶ که دانشسرای مقدماتی در همدان تأسیس شد بآنجا وارد شد و دو سال بعد با سمت دبیری بدامغان رفت و پنجسال در آنجا بدبیری و اداره دبستان و دبیرستان اشتغال داشت. بعد بتهران منتقل شد و در سمتهای مدیری دبستان و دبیرستان و معاونت و ریاست فرهنگ به خدمت ادامه داد و از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ بمدت سه سال بترکیه رفت و در کرسی زبان و ادب پارسی دانشگاه آنکارا بتدریس پرداخت. از مهر ماه ۱۳۴۹ بتهران بازگشت و ضمن تدریس در دانشگاه تهران و بعضی مدارس عالی، از وزارت فرهنگ بدانشگاه منتقل شد و در سمت عضو هیئت علمی دانشگاه تهران بتدریس ادبیات پرداخت.

وی در ضمن انجام خدمات دولتی، تحصیلات عالی خود را نخست در دانشکده حقوق و بعد در دانشکده ادبیات دنبال کرد و در سال ۱۳۲۸ بدرجه لیسانس و در ۱۳۳۲ بدرجه فوق لیسانس در ادبیات پارسی نائل آمد و در آبان ۱۳۳۴ رساله اجتهادیه خود را که تصحیح و تحشیه کتاب عقد العلی للموقف الاعلی و شرح حال مؤلف آن بود براهنمائی استاد فقید میرزا عبدالعظیم قریب رحمه الله بتصویب استاد مأسوف علیه و شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر غفره الله تعالی و آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه باموفقیت گذرانید و دکتر در ادبیات و زبان پارسی شناخته شد. آثار وی، علاوه بر یک هزار بیت شعر، از قصیده و مثنوی و غزل و مسمط، تعدادی کتاب و رساله و مقاله است که بعضی مانند «بزرگان و سخنسرایان همدان» در دو جلد و «سبک نثر پارسی» و «تأثیر الفاظ و ذکر بعضی صنایع فن بدیع» بچاپ رسیده و برخی دیگر مانند «مقایسه اسکندرنامه فردوسی بانظامی» و «اهججه‌ها و واژه‌های مخصوص مردم همدان» و «عادات و آداب صوفیه» و «نمونه‌هایی از نثر معاصران» و غیره آماده بچاپ است. مقاله‌های تحقیقی بسیار نیز در مجلات ادبی و فرهنگی بچاپ رسانیده است. در اغلب کنگره‌ها که اخیراً تشکیل آنها در ایران معمول و متداول شده است شرکت می‌جوید و سخنرانی‌های محققانه ایراد میکند. همچنین در برنامه شعر و موسیقی رادیو تاکنون پنجاه سخنرانی ادبی انجام داده است. وی عضو انتخابی و منشی جامعه مدیران تهران و دبیر شعبه تحقیقات اسلامی در سومین کنگره ایران شناسان در تهران بوده و هم‌اکنون دبیر انجمن استادان زبان و ادبیات پارسی است. تاکنون با اغلب نقاط مختلف ایران و کشورهای عربی و ممالک اروپا سفر کرده است.

* * *

از بخت شکر دارم و از روزگار هم که برای من بنده نگارنده عاشق شائق و ارادتمند مخلص فرهنگ جهانگیر و نامدار زبان پارسی، در این برهه از زمان که جهان آیین سوانح و حدیثان است، در سمت دبیر کلی بنیاد نیکوکاری نوریانی، فرصتی مغتنم پیش آورده است که قسمتی از اوقاتم را در صحبت مردم عالم و محقق و ادیب و شاعر میگذرانم و صحائف محاورات و مباحثات و تلاش و کوششم برگرد محور تازه کردن و بلند آوازه ساختن شعر و ادب و تاریخ و هنر و فرهنگ بزرگ قوم ایرانی می چرخد.

روزی که در ضمن صحبت با خبر شدم آقای دکتر درخشان سالهاست که در راه تصحیح و جمع آوری دیوان ناصر بخاری صرف وقت و بذل جهد میکند و بآنچه گرد آورده بود مرور کردم، بیدرنک طبع و نشر آن کتاب را در فهرست کتابهایی که باید در سال ۱۳۵۲ بنفقه بنیاد نیکوکاری چاپ شود گنجاندم و از تصویب هیئت امنا گذراندم، زیرا حیف آمد که این کتاب و دیوان نامطبوع و این مجاهدات و مساعی نامشکور بماند و اینک خداوند را سپاسگزارم که آرزوی دیرین محقق زحمتکش بتحقق می پیوندد ورنج و زحمت چندین ساله ای بنتیجه و ثمر میرسد و کتاب ممتع و ممتاز دیگری بر سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، پاسدار شعر و ادب و تاریخ و هنر و فرهنگ ایران زمین، افزوده میشود، کتابی که بطور قطع همه شیفتگان شعر و ادب پارسی، بخصوص عاشقان غزل های ناب و شیوا، در انتظار آن هستند و مسلماً مطالعه آن برای کسانی که بخواهند در مراحل تطور و تحول فن غزلی تحقیق کنند و بالاخص آثار خداوندان و پادشاهان غزلسرای، یعنی سعدی و حافظ را از لحاظ شاعران معاصر و قبل و بعد، مورد تجزیه و تحلیل علمی و تحقیقی قرار دهند نهایت ضرورت را دارد.

خداوند همه کسانی که در این راه، یعنی بزرگ کردن و نامدار ساختن فرهنگ ایران کام بر می دارند و پیش میروند و مغیلان را پرنیان می انگارند و بسرزنش و بیغاره حسودان و عنودان گوش فرانی دهند توفیق عنایت فرماید و بنیاد نیکوکاری نوریانی را در تحقیق بخشیدن بسواد اساسنامه و دنبال کردن کارهای آغاز شده یاری کند. هوالموفق والهادی الی سبیل الرشاد.

تهران - آبانماه ۱۳۵۳

دبیر کل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

